

فمینیسم یعنی مبارزه با جبر تاریخ (چاپ شده در کیهان لندن، فوریه ۱۹۹۸)

نیلوفر بیضایی

آقای هوشنگ محمود گرامی،

متنی را که همراه این نامه برایتان می فرستم به انگیزه‌ی مصاحبه‌ای نوشته‌ام که از سوی شما با خانم بهرخ حسین بابایی و آقایان فرهاد مجدآبادی، ایرج زهری، مجید فلاح زاده و ایرج جنتی عطایی انجام شده و در کیهان لندن شماره ۶۹۱ به چاپ رسیده است. از آنجا که بخش عمده‌ی نظرات مطرح شده در این مصاحبه، چه از سوی شما و چه از سوی پاسخ دهندگان به نمایش جدید من "بازی آخر" مربوط می شود، ناچارم عهده‌ی را که سه سال است با خود بسته‌ام، بشکنم و بر خلاف میل باطنی‌ام نقش وکیل مدافع خودم را بر عهده بگیرم. این "خود" در اینجا "خود" شخصی نیست، بلکه اندیشه‌ی ای است که به گمان من در جامعه‌ی ما تا رخصتی برای بیان خود طلبیده است، پیش از آنکه شنیده یا فهمیده شود، نفی شده است. بدین گونه است که تاریخ ما پر است از حرفها و اندیشه‌های نصفه و نیمه گفته و اندیشیده شده و این همه تنها و تنها به سود همان اندیشه‌ی سترون و جزم‌گرای حاکم بر سرزمینمان تمام شده و هیئات که روشفکری ما همچنان که در هیچ مقطعی منافع دراز مدت خود را تشخیص نداد، امروز نیز چنین کند و فردا هنوز نیامده ...

به گمان من در این مصاحبه یکی از مشکلات نحوه‌ی طرح سوال مصاحبه کننده است که در آن سوال کننده در حین طرح سوال، خود به پاسخ گویی نیز می پردازد و به جوابها جهت می دهد. ایشان در حین اینکه "حرکت" (!) روزافزون زنان در تأثیر و سینما‌ی تبعید را فی نفسه امیدوارکننده تلقی می کنند، می فرمایند: "... آنچه در این "حرکت" ها برجسته تر جلوه می کند، نوعی بینش "فمینیستی" است، که گاه رنگ و بوی تند و افراطی نیز دارد. یعنی نوعی عمده کردن مسایل فمینیستی در برابر مسایل اساسی، فراگیر و همگانی، که کل جامعه‌ی ما یا حتی جهان امروز با آنها دست و پنجه نرم می کند. در این باره شما چه می گوئید؟"

از سوال اینچنین بر می آید که سوال مصاحبه کننده از یک توافق نهانی با پاسخ دهندگان و یا لاقط بخشی از آنان برخوردار است، وگرنه شاید سوال بشکل دیگری مطرح می شد.

لزومی نمی بینم که در پاسخ به شما واژه‌ی فمینیسم را، آنهم از نوع داخل گیومه اش توضیح بدهم، چرا که در این مورد به اندازه‌ی کافی کتاب و منبع وجود دارد و خدا را شکر همه مان پس از اینهمه سال به یک زبان خارجی مسلط هستیم که بتوانیم به این منابع و مبانی تئوریک دسترسی پیدا کنیم. از سوی دیگر حتما و لزوما با نظریات "لاکان" در مبحث روانشناسی و "دریدا" در مبحث فلسفه آشنایی دارید و می دانید که فمینیسم مثل کمونیسم یا سوسیالیسم یک ایدئولوژی مجرد با فرمولهای خاص نیست، بلکه جنبشی است در وهله‌ی اول فکری که در همه جای جهان با یک فرمول تثبیت شده در تمامی ایدئولوژیها در می افتد: "قدرت".

به همین سبب است که جنبش فمینیستی بخودی خود در هیچ جای جهان برای کسب قدرت سیاسی و رسیدن به موضع "دانای کل" در مورد معضلات بشری قدم بر نداشته، بلکه همواره بعنوان همراه و جزء جدایی ناپذیر تمامی جنبشهای مترقی جهان بشمار آمده است. از این روست که انسانها بی با جهت های فکری متفاوت می توانند در چارچوب جنبش فمینیستی قرار گیرند، همانطور که در جنبشهایی مثل جنبش ضد راسیسم نیز همین شرایط حکمفرماست. دقیقا بهمین دلایل است که جنبش فمینیستی جریانی است فی نفسه دمکراتیک که در آن بدلیل همین خصلتها برای مباحثه و تبادل اندیشه جایگاه ویژه و اجتناب ناپذیری وجود دارد.

دوستان عزیز، هنگامی که "مسائل اساسی و فراگیر و همگانی" را در مقابل "مسائل فمینیستی" می گذارید و بدین گونه این دو مقوله را در مقابل یکدیگر قرار می دهید، انگار که مسئله‌ی تجاوز تاریخی جوامع مرد سالار به ابتدایی ترین حقوق زنان، یعنی حق زیستن، حق تصمیم گیری، حق انتخاب، حق "نه" گفتن، در جایی جدا از مقوله‌ی حقوق بشر و از سو و برای موجودات ساکن کره‌ی مریخ مطرح می باشد و نه برای شما! به من اجازه بدهید که به بخشهایی از ادعاهای آرمان طلبانه تان شک کنم.

ناچارم که یک بار برای همیشه توضیح بدهم که جنبش فمینیستی بمعنای جنبش تمام زنان بر علیه تمام مردان نیست. به گمان من تنها در جوامع عقب مانده‌ای چون جامعه‌ی ما است که اندیشه‌ی برچسب زن و مطلق گرا اینچنین دمار از روزگار این ملت در آورده و کار را بدینجا رسانده که به محض اینکه از "حقوق زن" صحبت می کنی با چسباندن مهر "ضد مرد" بر پیشانی ات ترتیب هر آنچه می خواهی بگویی را می دهد و پیروزمندانه بر فراز جسد نیمه جان اندیشه‌ی نو پایت می ایستد، انگار که می خواهد بگوید: "خوشتر اومد؟ نشونت دادم". بدون اینکه معلوم شود دعوا بر سر چیست.

بر خلاف تاریخ چند هزار ساله‌ی ما که زن را موجودی ناقص العقل پنداشته، که در مورد تمام اشکال بودنش، حتی در خصوصی ترین بخشهای آن از پیش تصمیم گرفته و آیه و رساله آورده، و خلاصه وی را نه بعنوان "فرد"، بلکه تنها بعنوان "مادر" و یا "همخوابه" برسمیت شناخته شده است، جنبش زنان جنبشی ست بسیار جوان و نوپا و بعبارت دیگر جنبش انسان امروز است. در عین حال این جنبش وظیفه‌ی بسیار خطیری را بر عهده دارد،

مبارزه با جبر تاریخ . دفاع از حقوق زن و رسیدن به آرزوی برابری حقوق زن و مرد در جامعه ای که تاریخش بر "زور بازو" استوار بوده و نه بر پایه ی "تفکر و خرد و تبادل اندیشه"، کاریست بس دشوار .
متاسفانه مبارزه در راه آرمان های بشری نیز در چنین جامعه ای همواره با طرح اندیشه های متمایل به کلی گویی و مبهم گویی ، تحت عنوان "مسائل اساسی" و یا "اساسی ترین مسائل" و خلاصه رسیدن از "کل" به "جزء" ، بجای در نظر گرفتن ارتباط دیالکتیک و متقابل این دو مقوله با یکدیگر ، عملاً به ضد خود بدل گشته است .
دوستان گرامی ، از آنجا که گمان می کنم که نمایش "بازی آخر" به نوشته و کارگردانی من یکی از عاملین اصلی برافراشتن بخشی از جنجالهای "جشنواره ی تئاتر" و برافراشتن بحث "فمینیسم" و "فمینیسم افراطی" بوده است ، لازم می بینم که چند نکته را که به گمان خودم بنوعی توضیح و اوضاحت است ، روشن کنم .
اولاً اینکه من بارها و بارها توضیح داده ام که این نمایش ادامه ی دو نمایش قبلی ام بنامهای "بانو در شهر آینه" و "مرجان ، مانی و چند مشکل کوچک" است و این سه نمایش در یک تم اصلی ، یعنی محور قرار دادن "موضوع زن" و درگیری ابدی مقوله ای بنام "قدرت" با این جنس بوده است و در آنها سه فرم مختلف اجرایی امتحان می شود . این بدین معنی نیست که بنده بخواهم تا پایان عمرم به بیماری "تکرار خود" دچار شوم ، بلکه قصدم این بوده که سندی از "بخش دیگر" واقعیت وجودی زنان میهنم بجای بماند ، تا نسلهای آینده تنها با بخش "ذلیل و خوار" و بدون تفکر و در نهایت "کالا انگاشته شده ی" موجودیت پیشینیانشان روبرو نشوند . آنچه مسلم است اینستکه درکارهای آینده ی من نیز ، به هر موضوعی که پرداخته شود ، "زن" موجودی برابر و صاحب عقل کامل ! خواهد بود .

نکته ی دیگر اینکه یکی از جذابیت های این موضوع برای من رسیدن بدین گمان بوده که هر کجا از حقوق تحت تجاوز قرار گرفته ی زنان صحبتی میان آمده ، الزاماً "قدرت طلبی" در هر شکلش بزیر علامت سوال برده می شود ، حالا این قدرت می خواهد از سوی این یا آن اندیشه ، یا اینکه این یا آن جریان و یا اینکه "این فرد" بر "آن فرد" اعمال شود و یا تلاش شود که اعمال شود .

بعبارت دیگر شاید نوعی تلنگر زدن باشد به "ما" بی که در راه مبارزه با "جمهوری اسلامی بیرون" از خودمان ، از "جمهوری اسلامی موجود" در درونمان آگاهانه و یا بطور ناخودآگاه ، دانسته یا ندانسته غافل مانده ایم و دچار توهم "من نبودم ، دستم بود .." شده ایم . منظورم روشن است ؟
در پایان ناچارم که در تصحیح نقل قولی که همکار بسیار گرامی ام آقای ایرج زهری از بانوی شعر سرزمینم ، " فروغ فرخزاد" آورده اند و برای ادای احترام به روح گرامی این بانو هم که شده ، عین گفته ی ایشان را نقل کنم ، تا خواننده خود قضاوت کند :

"اگر شعر من ، همانطور که شما گفتید ، یک مقدار حالت زنانه دارد ، خب این خیلی طبیعی است که به علت زن بودنم است . من خوشبختانه یک زنم . اما اگر پای سنجش ارزشهای هنری پیش بیاید فکر می کنم دیگر جنسیت نمی تواند مطرح باشد ، اصلاً مطرح کردن این قضیه صحیح نیست . طبیعی است که یک زن به علت شرایط جسمانی ، حسی و روحیش به مسائلی توجه می کند که شاید مورد توجه یک مرد نباشد و یک "دید" زنانه نسبت به مسائلی بدهد که با مال مرد فرق می کند... " (مصاحبه ایرج گرگین با فروغ فرخزاد ، رادیو ایران: ۱۳۴۳) .

از آنجا که نقل قول زیر را که باز از فروغ فرخزاد است ، به بحث بالا مرتبط می بینم، این نوشته را با احترام به همه ی زنان رنج دیده ی سرزمینم به پایان می برم :

"بزرگترین آرزوی من اینست که یک هنرمند واقعی باشم و همیشه سعی می کنم به این آرزو برسم و چون کتاب را زیاد دوست دارم باز هم آرزویم اینست که سطح فرهنگ مملکت بالا برود و مردم هنر را و ارزش واقعی هنر را بیشتر درک کنند و آنقدر فهمیده بشوند که دیگر به تحریک این و آن تسلیم نشوند، و به آنها اجازه ندهند که در کاری که صلاحیت ندارند قضاوت کنند . آرزوی من آزادی زنان ایران و تساوی حقوق آنها با مردان است . من به رنجهایی که خواهرانم در این مملکت در اثر بی عدالتی های مردان می برند کاملاً واقفم و نیمی از هنرم را برای تجسم دردها و آلام آنها بکارمی برم . آرزوی من ایجاد یک محیط مساعد برای فعالیتهای علمی و هنری اجتماعی بانوان است ... " . (فروغ فرخزاد ، اهواز ، ۱۲ دی ۱۳۳۲) .

با احترام

نیلوفر بیضایی

بتاریخ ۲۶ زانویه ۱۹۹۸